

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ».

«لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۷) وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ (۱۸) يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۹) وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكاً وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ (۲۰) يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ (۲۱) قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ اللَّهَ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۲۲)»^۱

بحث یکی دو جلسه‌ی اخیر طرح مباحث مربوط به غلوی بود که راجع به انبیاء می‌شود، راجع به امام می‌شود. در این دو سوره‌ی خاص؛ یعنی توبه و مائده و به خصوص مائده، این چه جایگاهی دارد؟ اینکه ما عرض کردیم این بحث‌ها را از موضع خود خارج می‌کنیم، می‌خواهیم این را توضیح بدهیم که «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ» (مائده: ۱۷) «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ» (مائده: ۱۸) این‌ها را می‌شود مستقلاً من باب یک سری بحث‌های توحیدی، این بحث‌ها را پیش کشید و بحث کرد. این یک بحث است، و یک بحث جدی این است که در سوره مائده چه حرفی دارد، چرا این‌ها در موضع سوره مائده متوجه این بحث‌ها شدند. عرض شد که این بحث‌ها پشت صحنه‌هایی دارد که با آن پشت صحنه‌ها است که آمدند این حرف‌های علمی

را -مثلاً حالا به ظاهر علمی را- طرح کردند و گفتند ما قائل به یک چنین چیزی می شویم. این در مقابل دعوت خود نبی است.

اگر دقت بکنید در همین آیات سوره مائده، آیه ۱۵ و ۱۹ می بینید که خود این اهل کتاب مخاطب قرار گرفتند بر این معنا که پیغمبر برای شما آمده است که شما را دعوت بکند که این طور بکنید، این طور بکنید. انگار این دو آیه مثل یک نگینی در یک حلقه‌ای قرار گرفته است. در این دو تا آیه «یا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» (مائده: ۱۵)؛ ای اهل کتاب رسول ما آمده است تا برای شما تبیین بکند که مفصل این بحث‌ها را توضیح دادیم. باز دوباره آیه ۱۹ مائده: «یا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ»؛ که آمده است تبیین بکند.

این است که شما باید به جد دقت داشته باشید وقتی می خواهید آیه را جدا بکنید و آیه را در فضای جدا می خواهیم بررسی بکنیم، موضع آیه از دست نرود! اگر موضع آیه از دست برود، خیلی از چیزها از دست می رود! یعنی آدم می بیند که قرآن به یک کشکولی تبدیل می شود که در آن بسیاری از مطالب را گفته است، یک دفعه این وسط دوست داشته است یک نیم نگاهی هم به مسئله‌ی اعتقادی و این‌ها بکند، حالا به سراغ داستان هابیل و قابیل برویم یک مقداری هم از داستان هابیل و قابیل بگوییم! می بینید که در ادامه‌ی این آیه داستان هابیل و قابیل است. یک دفعه است داستان مربوط به هابیل و قابیل را جدا می کنیم، کلاً یک داستان است، می شود آن را بررسی کرد ولی یک موقع این یک قسمت از یک پازل است که چرا دارد این داستان هابیل و قابیل را در سیری در این آیه که بحث محوری آن ولایت است، می گوید و چرا دارد این بخش را می گوید؟!!

غلو در مسیح به هدف رویارویی با پیامبر

استفاده از مقدسات بر ضد مقدسات

این‌ها آن نکاتی است که باید دقت کرد. دقت‌های مربوط به آن را کردیم، من باب پشت صحنه‌های اندیشه‌های به ظاهر اعتقادی که بالا بردن... ببینید گاهی اوقات بالا بردن یک شخصیتی و غلو راجع به یک شخصیتی که او را دستاویز می‌توانید قرار بدهید برای این که حرف رسول فعلی را گوش نمی‌دهی. هر چه می‌گویدی، می‌گویی ما **امت برتر**، ما مسیح، ما چه. یعنی شما وقتی مدام می‌گویید مسیح، عملاً این گاهی اوقات با قطع ارتباط مسیح با خدا - که بحث‌های آن را هفته‌ی قبل کردیم دیگر تکرار نمی‌کنیم - با این قطع ارتباط عملاً شما دارید شاخ می‌کنید کسی را در مقابل کسی! یک کسی که خود او هم پیامبر خدا بوده است، در مقابل یک پیامبر! برای همین است که تأکیدی عجیب در این سوره است، شما دارید می‌بینید مدام آمده است که **«مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ ... وَ مَهْمِيماً عَلَيْهِ»** (مائده: ۴۶)؛ مصدق و مهیمن است؛ یعنی تصدیق می‌کند و البته اشراف دارد و نسبت به دین قبلی و شرایع قبلی هیمنه دارد و هم مصدق است و هم مهیمن است. باز تأکید آن در همین سوره است. یعنی شما می‌خواهید با اندیشه‌ی این که مسیح بسیار در پیشگاه خدا عزیز است، در مقابل دعوت پیغمبر بایستید! یعنی این استفاده از **مقدّسات بر ضدّ** **مقدّسات**. آدم باید نسبت به این غلوه‌ها دقت داشته باشد، که اگر کسی حرفی زد، برای ائمه و انبیاء گاهی اوقات یک شأن‌های مستقلی تراشید، باید با آن مقابله بکنیم. این فکر رسمی قرآن است.^۲

(۱۷): لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ *

به هر جهت طرح این که **«إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ»** به یاد دارید من یک بحث‌هایی را توضیح دادم و گفتم که این بحث‌ها مطابق با ذوق دین نیست چون که سوء استفاده از این بحث‌ها می‌شود کرد و ذوق دین این است که همین‌طور گفته بشود. ذوق دین این است که بگویند: **«لَقَدْ»**

كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ» چون محتوای آن را فرد، آن طور که باید درست تبیین بکند که تبیین نمی‌کند! به هر جهت این با مشرب دین نمی سازد که شما بیاید پیغمبر را در مقابل پیغمبر قرار بدهید و از آن طرف قوم را در برابر قوم؛ یعنی شما خود را به عنوان قوم عزیز کرده... که اگر دقت بکنید در آیه بعد دارد:

(۱۸): وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ*

ما ابناء الله هستیم و «أَحِبَّاؤُهُ» هستیم. ببینید خود این برای فهم معنای ابن یک مقداری کمک می‌کند. ابنی که مسیحی‌ها می‌گویند، چند نوع ابن راجع به مسیح است. یعنی الآن ممکن است شما یک مسیحی را بیاورید، بگویید منظور شما این است که مسیح واقعاً فرزند خدا است؟ می‌گوید نه! بعد می‌گوییم نه خود تو متوجه نمی‌شوی ما داریم که...! ببینید یک علم داریم به معنای علم تشریفی. علم تشریفی یعنی همین عزیز کرده‌ی خدا. این به معنای علم تشریفی است. شاهد آن کجا است؟ شاهد آن در همین آیه است. یهود و نصارا وقتی می‌گفتند: «نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ» منظور آن‌ها این نبوده است که همه‌ی ما دیگر بدون مادر متولد شدیم. بدون پدر. «نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ» برای همین هم است که این واو عطف تفسیری است. «وَأَحِبَّاؤُهُ»؛ یعنی ما از دوستان خاص خدا هستیم. «نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ». برای این که این ابن تشریفی معلوم بشود. یک شاهد دیگر آیه ۳۰ توبه، که داشت «وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيزٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ» این که می‌گفتند عزیز پسر خدا است، هیچ موقع اندیشه‌ی یهود از این که می‌گوید عزیز پسر خدا است با آن اندیشه‌ی مسیحی که می‌گوید مسیح پسر خدا است به معنای «إِنَّ اللَّهَ تَالِثٌ ثَلَاثَةٌ» (مائده: ۷۳) اصلاً به آن معنا نیست. عزیز پسر خدا است، عزیز هیچ ویژگی نداشته است الا این ویژگی که یهودی‌ها را از دست بخت النصر نجات داده است. یک پیامبر مصلح برای این‌ها بوده است که این‌ها را نجات می‌دهد و برای آن‌ها یک حکومت تشکیل می‌دهد و یک چنین چیزی بوده است. این که می‌گویند:

«عَزَّيْرُ ابْنِ اللَّهِ» این ابن، همین ابن تشریفی است. نه ابن به معنای این چیزی است که راجع به فرزند ما بحث می‌کنیم.

آن موقع به قرینه‌ی سیاق وقتی می‌گوید: «وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ» آن هم ابن تشریفی است؛ یعنی بحث این‌ها این است که این مسیح یک شرافتی دارد. مسیح یک شرافتی دارد، مگر حالا ما با این مشکلی داریم؟ مشکلی نداریم، ولی تو داری استفاده‌ی بی‌جهت از آیه می‌کنی، تو داری از این ابن تشریفی بودن سوء استفاده می‌کنی و گرنه ما با این مطلب مشکلی نداریم! برای همین است که اصلاً این بحث طرح شد که در همان آیه ۳۰ توبه دارد که «ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ»؛ این‌ها دارند یک حرفی با دهان می‌زنند. یک حرف دهانی است که دارند می‌زنند، این حرف عقبه ندارد. این‌ها یک حرفی را از منطقه‌ی دهان درآوردند و دارند این بحث را راه می‌اندازند و گرنه ما با این بحث که عزیر ابن تشریفی خدا باشد مشکل نداریم با این هم که مسیح ابن تشریفی خدا باشد این هم اشکال ندارد ولی سوء استفاده‌ای که دارد از این بحث می‌شود این اشکال دارد!

این‌جا هم شاهد این ابن تشریفی این آیه است که «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ» خوب چرا این را می‌گفتند؟ می‌گفتند ما دارای ویژگی هستیم و قرآن هم این را تأیید کرده است و قبول کرده است که این‌ها ویژگی دارند که در همین آیه ۲۰ مائده دارد که «وَأَتَاكُمْ مَا لَمْ يُوْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ»؛ موسی به این‌ها گفته بود خدا یک چیزهایی به شما داد که به احدی از عالمیان نداد.

بعد وارد در آیه ۲۱ می‌شود که یکی از آیه‌های گیردار قرآن است که باید آن را یک طور با این یهودی‌ها حل کرد! چون که دارد «يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ» این همان اندیشه‌ی اسرائیل است. ای قوم وارد سرزمین مقدس بشوید که «كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ» این آیه را فعلاً در جایی نگویید. این سرزمین سرزمین شما است. حالا به آیه می‌رسیم. نگران نشوید ولی ظاهر آن را

که انسان می‌خواند مشکل‌آفرین است. این که این‌ها اممی هستند که یک امت ویژه‌ای هستند. حتی آیات یک مقدار این‌ها را جلوتر از امت ویژه بودن برده است. این که جواب این آیه ۲۰ را بعضی‌ها خواستند بدهند که گفته بود: «**أَتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ**» گفتند خب موسی گفته است؛ یعنی چه موسی این حرف را زده است؟ یعنی این که تا زمان حضرت موسی. یعنی «**أَتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ**» تا زمان حضرت موسی. این جواب فی الجمله‌ای حالا شاید برای این فراز باشد مثلاً بگوییم باشد چون موسی گفته است یعنی تا حضرت موسی... ولی آیه ۱۶، سوره جاثیه، ص ۵۰۰. دارد که «**وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ**» این دیگر حرف حرف موسی نیست، حرف خداست که ما به موسی، به بنی اسرائیل کتاب دادیم، حکم دادیم، نبوت دادیم و از طیبیات به آن‌ها دادیم. «**وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ**»؛ ما این‌ها را بر عالمیان تفضیل دادیم. یعنی بنی اسرائیل را بر عالمیان تفضیل دادیم. خدا هم حرف در دهان این‌ها گذاشته است این قدر این طرف و آن طرف گفته است، در قرآن چندین مورد دارد که این‌ها «**فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ**» که حالا در همین درس جواب آن را خدمت شما عرض می‌کنم.

ولی به هر جهت این‌ها به دلیل داشتن ویژگی و تفضیلی، خود را به عنوان احبّاء خدا مطرح می‌کردند. باز این در مقابل دعوت نبی است؛ یعنی طرح این بحث که ما ویژه هستیم، طرح این بحث که پیامبر ما ویژه است. اولاً پیغمبر ما می‌دانید چیست... شما در ادبیات سیاسی همین امروز هم بگردید گاهی اوقات می‌بینید که شخصیت‌های جدی مذهبی را در مقابل همدیگر علم می‌کنند. یک شخصیتی که شخصیت رهبر بوده است، او رفته است شخصیت رهبر جدید آمده است، شخصیت او را در مقابل شخصیت نفر بعدی معرفی می‌کند و عملاً آن طرف باید خود را به این شخصیت معنوی گره بکند که در مقابل آن شخصیت محوری بتواند صف‌آرایی بکند. برای همین است که شما در همین آیات کلیدی این سوره مانده که آیه ۶۷، است که این آیه بین

حلقه‌ی دو آیه قرار گرفته است که ما گاهی خیلی راحت در بحث کردن با اهل تسنن کم می‌آوریم در همین آیه که می‌گوییم: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»؛ ابلاغ بکن. «وَأِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»؛ اگر ابلاغ نکنی رسالت را ابلاغ نکردی. این چیست؟ خب ما می‌گوییم غدیر است. ما درست می‌گوییم ولی استشهاد قرآنی آن کجا است؟ یعنی شما دارید می‌گویید پیغمبر این را ابلاغ بکن، اگر ابلاغ نکنی رسالت را ابلاغ نکردی. بعد ما از قرآن توقع نداریم این‌جا الان همان نکته را بگوید؟! اتفاقاً قرآن گفته است منتها اصلاً شأن قرآن خیلی از وقت‌ها این مدلی است که به این سبک می‌گوید. این را کجا گفته است؟ در آیه‌ی بعد گفته است. در آیه‌ی قبل هم همین نکته را گفت که «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ» (مائده: ۶۶)؛ اگر اقامه‌ی تورات بشود، انجیل بشود و قرآن...

محوری که با آن تورات و انجیل و قرآن اقامه می‌شود

که به یاد دارید در همین سوره‌ی مائده، آیه ۱۵ این بحث شد -این بحثی که الان انجام می‌دهیم یک مقدار دقیق است- مگر قرار نشد پیغمبر «يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» بکند؟ مگر قرار نشد یک سری از حقایق را تبیین نکند، فاکتور بگیرد. «يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» یعنی یک سری از کتب پیشین را نگوید؟ به خاطر این که لازم نبوده است که بگوید. یعنی الان دیگر تاریخ آن گذشته است. پیغمبری که وظیفه‌ی او تبیین است، دیگر تبیین نمی‌کند. به خاطر این که تاریخ آن گذشته است، با این حال اقامه‌ی تورات و انجیل و قرآن به یک عنصر محوری احاله شده است که اگر آن عنصر محوری اقامه بشود، همه‌ی ادیان با آن اقامه می‌شود؛ یعنی یک چیزی باید باشد که محور باشد نه به صورت خاصی این باشد، آن باشد. چون اگر کسی بخواهد اقامه‌ی تورات بکند، نمی‌تواند همه‌ی قرآن را اقامه بکند. چون تورات یک سری دستور دارد، قرآن یک سری دستور دیگر دارد، انجیل یک دستورات دیگر دارد. یک محوری وجود دارد که این محور است که وقتی آن محور اقامه بشود، ادیان اقامه می‌شود، کتب اقامه می‌شود برای همین

است که «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ» بعد در آیهی بعد «قُلْ يا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ»؛ هیچ چیزی نیستید «حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلْنا إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ»؛ مگر اقامه‌ی تورات و انجیل و قرآن بکنید. این چیست؟

این سؤال است که این چیست که با اقامه شدن آن... چون که اگر بگویید هر کدام به وحده‌ها می‌خواهد اقامه بشود که نمی‌شود؛ چون دستورات مختلف داریم. آن چیست که وقتی شما آن را می‌گیرید، یعنی چنگک شما آن را می‌گیرد، بالا می‌آورد همه‌ی این‌ها اقامه می‌شود، آن عنصر محوری این‌ها است.

بعد از آن می‌بینید که آن زمان با چه چیز مشکل دارند؟ چیزی که خودش را به عنوان امت ویژه دارد معرفی می‌کند. الان با تورات و انجیل مشکل ندارد با این که این‌ها خود با همدیگر مشکل دارند. یعنی مسیحی‌ها با یهودی‌ها مشکل دارند، یهودی‌ها با مسیحی‌ها مشکل دارند. یهودی‌ها با خود مشکل دارند، مسیحی‌ها هم با خودشان مشکل دارند. این حرف قرآن است. اگر خواستید الان آیات آن را با هم می‌بینیم که این‌ها همه با همدیگر مشکل دارند ولی می‌بینید که «وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ ما أَنْزَلْنا إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا» (مائده: ۶۴) این عنصر محوری حتی «حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ» (همان: ۶۸) ولی این چیزی که دارد کفر این‌ها را در می‌آورد، این همان عنصر محوری است که خود قرآن است. حالا وقتی این بیاید اقامه بشود می‌بینید که از آن طرف طغیان و کفر این‌ها دارد بالا می‌رود. دنبال عنصری باید گشت که این عنصر اقامه بشود، دین با آن اقامه می‌شود. باز بیایید این آیه را با هم ببینیم آل عمران، آیه ۱۱۲. این دو حبلی است که این دو حبل باید باشد. «ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةُ أَيْنَ ما تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ»؛ بر این‌ها مهر ذلت زده می‌شود هر وقت این را به دست بیاورند. «إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ»؛ مگر به یک حبلی از طرف خدا، یک حبل مردمی. یک حبل مردمی می‌خواهد، یک حبل هم از طرف خدا می‌خواهد که

این دو حبل است. در حقیقت این دو ریسمان است که آن ریسمان‌هایی است که به آن چنگ زده می‌شود.

طرح امت برتر حواس آدم را از ملاک‌ها پرت می‌کند

لذا می‌بینید که طرح این نکته که ما امت ویژه هستیم، ما امت برتر هستیم باعث می‌شود انسان حواسش از ملاک‌ها پرت بشود. جواب قرآن را ببینید! اگر شما امت برتر هستید چرا خدا شما را عذاب کرد؟ پس این که ما اصحاب امام هستیم، ما چه بودیم، ما در غار با پیامبر بودیم، ما این‌جا این‌طور بودیم، ما زندان رفته بودیم. اینها که دلیل نیست! این‌ها را کنار بگذار. اگر این‌طور باشد پس چرا خدا شما را عذاب می‌کند؟ بحثی که با یهودی‌ها می‌کند می‌گوید با این که شما امت ویژه هستید ولی تمام «كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ»^۳ برای شما است. ما هیچ کدام پسر خاله‌های خدا نیستیم و این یک تذکری به امت اسلامی است. این که ما الان انقلاب کردیم، ما چه کار کردیم، ما این‌طور کردیم! می‌بینید که اصلاً انسان کل قرآن را که می‌خواند می‌فهمد که یک ضرب «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات: ۱۳) است و یک ضرب این ملاک در کل قرآن پخش شده است. یعنی راجع به امت‌ها هم این ملاک‌ها پخش شده است که خدا با امت‌ها شوخی ندارد. امتی پسر خاله‌ی خدا نیست. خالق تشریفی هم ندارد. هیچ امتی این ویژگی را ندارد.

لذا طرح این نکته از طرف این‌ها به جهت این بوده است و جواب خدا هم برای همین بوده است. وگرنه این را قبول دارد که به صورت ویژه با این‌ها کار کرده است که این‌ها در را «آتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ» می‌گوییم. شما ویژه بودید. معلوم است که ویژه بودید ولی دیدید که این‌طور کردید، ارتداد ایجاد شد «فَتَنَّقَلَبُوا خَاسِرِينَ» (مائده: ۲۱) همین آیات مائده را بیاورید. در همین آیات مائده می‌گوید که شما این‌ها را یاد بیاورید، حالا بیاید وارد سرزمین بشوید، بیاید وارد سرزمین مقدس بشوید که آن حکومت تشکیل بشود که حالا عرض می‌کنم چرا یک چنین تعبیری می‌کنیم.

ارتداد از ولایت

(۲۱): يا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ
قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنُودِخُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ
«وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ» با همهی این ویژگی‌های خود نکند که گرفتار ارتداد بشوید که زدن
کلید بحث ارتداد هم این‌جا است که ما یک بحث ارتداد جدی دیگر در همین سوره‌ی مائده داریم
که بحث **ارتداد از ولایت** است، نه ارتداد به معنای فقهی! همین عبارتی است که شما باید این
عبارت را حل بکنید که مردم بعد از نبی «ارْتَدَّتْ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ إِلَّا ثَلَاثَةً»^۴ یعنی چه «ارْتَدَّتْ النَّاسُ»؟
یک مملکتی که هنوز همه در آن دارند نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند، فلان می‌کنند، نماز جماعت
دارند، نماز جمعه دارند، چه دارند، چه دارند، همه چیز دارند آن وقت «ارْتَدَّتْ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ إِلَّا
ثَلَاثَةً»، این چه طرح بحث ارتدادی است؟ یک بحث ارتداد در این آیه‌ی در سوره‌ی مائده شروع
می‌شود. بعد وارد در آیات ولایت می‌شود و آن‌جا یک بار دیگر بحث ارتداد مطرح می‌شود. بحث
ارتداد و بحث رده یک بار دیگر در آن آیات ولایت، آیات آن مطرح می‌شود.

شما برگردید به آیه ۱۸

(۱۸) «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ»

که این‌ها با هم مشکل دارند، آیات سوره را ببینیم. اگر گاهی اوقات این‌ها ائتلاف‌هایی هم با
هم دارند می‌بینید قرآن به صورت مؤتلف دارد این‌ها را به همدیگر یاد می‌کند: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ غُزَيْرٌ
ابْنُ اللَّهِ» (توبه: ۳۰) نصارا می‌گویند: «الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ» مثل این‌که آدم یک ائتلاف در این‌جا
می‌بیند. یا این‌طور می‌بیند که در همین آیه «نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ» ما این‌طور هستیم، ما نصارا... «وَ
قَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ تَهْتَدُوا» (بقره: ۱۳۵)؛ باید یهودی باشید یا نصارا باشید تا «تَهْتَدُوا» حرف
آن‌ها این است. آدم فکر می‌کند این‌جا یک ائتلافی وجود دارد.

شما آیه ۱۱۱، سوره بقره را بیاورید. «وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى» کسی وارد بهشت نمی‌شود مگر ما و یهودیان آیه ۱۱۳ «وَقَالَتِ الْيَهُودُ» حالا رابطه‌ی خود این‌ها با هم چیست؟ «وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ»؛ یهود می‌گویند نصارا هیچ چیزی نیست. اصلاً هیچ چیزی حساب نیست. «وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ»؛ آن‌ها هم می‌گویند این‌ها هیچ چیزی نیستند. یعنی این‌ها همدیگر را قبول ندارند اولاً، بعد از آن هم نکته‌ی بعد آن هم این است که خود آن‌ها هم به دلیل فاصله گرفتن از محتوای اصلی دین اگر آیه ۱۴، سوره‌ی مائده را ببینید و ۶۴، سوره‌ی مائده را ببینید...^۵

آیه مائده ۱۴؛ راجع به نصارا. آیه ۶۴؛ هم راجع به یهود دارد

«وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ این نصارا به واسطه‌ی کاری که کردند، خدا بین آن‌ها عداوت و بغضاء «إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» درست کرد. وقتی به سراغ یهود هم می‌آید، همین را می‌گوید: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غَلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلَعِنُوا بِمَا قَالُوا» تا می‌رسد که «وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَابْتِغَاءَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» یعنی «إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ بین این‌ها دعواست. یعنی اگر شما مایه‌ی اصلی که در این سوره است که این دو آیه هم برای همین سوره است- ۱۴ را توضیح دادم، به ۶۴ برسیم- این مایه‌ی اصلی که محور وحدت بین خود این‌ها است، اگر آن را بکشی، این‌ها با هم دچار اختلاف می‌شوند که وقتی این را می‌کشید این‌ها با همدیگر دچار اختلاف می‌شوند. «إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». آن هم مایه‌ی اصلی است که وقتی از این امت بیرون می‌کشید، آن‌ها به جان هم می‌افتند. «إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

تک تک شما در بحث‌های ولایت خود ائمه، آن هم ولایت نه به عنوان واسطه فیض خدا، بلکه به عنوان این‌که به واسطه‌ی این‌ها است که دین دارد قائم می‌شود، به واسطه‌ی این‌ها است که دارد

نظم تأمین می‌شود، که اگر این را بیرون بکشید، می‌بینید که به جان هم می‌افتند؛ یعنی القاء و اغراء عداوت و بغضاء می‌شود.

- یک چنین تعبیری در مورد اسلام هم داریم؟

- نداریم. البته وقتی «فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ» یعنی اگر حظّ را فراموش کنیم، ما هم می‌افتیم یعنی فرقی ندارد. برای همین در روایت داریم که تمام عاقبتی که برای یهود شده است، در انتظار شما است و در همان سوراخ‌هایی که یهودیان سر خود را می‌کردند شما هم فرو می‌کنید «فِي جُحْرٍ ضَبِّ لَدَخَلْتُمُوهُ» حتی سر خود را در سوراخ سوسمار بکنند، شما هم سر خود را می‌کنید و آن موقع است که همان بلاهایی سر شما می‌آید که سر آن‌ها آمد!

اگر اسلام اجرا بشود، عداوت و بغضاء در آن ایجاد نمی‌شود. کما این‌که (۱۸: ۴۶) اگر تورات اقامه بشود، عداوت و بغضاء ایجاد نمی‌شود؛ چون تورات یک عنصر محوری به نام موسی دارد و آن موقع خود عنصر محوری، خود شخص موسی در برقراری آن نسبت و این قول فصل مهم است. وقتی این را کنار می‌کشی، خب این‌ها با هم درگیر می‌شوند. حالا در مورد ما هم همین‌طور است. یعنی تمام این عداوت و بغضایی که اتفاق می‌افتد برای رعایت نکردن آن عناصر محوری همین سوره است که خیلی واضح است من نمی‌خواهم مدام از الفاظ استفاده بکنم. (تو خود حدیث مفصّل بخوان از این مجمل).

ببینید اصلاً وقتی امام می‌فرمایند ولایت فقیه همان، نه انگار، نه ادامه نه امتداد! ولایت فقیه همان ولایت رسول الله است. یعنی خود امام به عنوان یک فقیه متوجه نمی‌شود که ولیّ فقیه معصوم نیست؟! نمی‌فهمد که اصلاً این دو تا دو تا افق است. منتهای مراتب در دین باید یک چیز تعبیه می‌شد که این ولایت را به عنوان حبل مردمی ادامه می‌داد، باید این تعبیه می‌شد، اگر این تعبیه نمی‌شد دین ناقص بود. اصلاً «وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِيناً» (مائده: ۳) یا یک تئوری ۲۵۰ ساله است، یا یک تئوری تئوری کلی است. اگر تئوری ۲۵۰ ساله است خوب پس دین یک دوره کامل

شد بعد دوباره ناقص شد. تازه آن وقت هم که کامل شد مگر چه شد؟ خوب ائمه‌ی ما که من السّجن الی السّجن این‌ها را در زندان می‌بردند و می‌کشتند چیزی در دست آن‌ها نبود. منتها پتانسیل آن بود. آیا در ادامه باید پتانسیل آن می‌بود یا نمی‌بود؟ (۲۴: ۴۸) بحث این است.

تفاوت امت واحده و مجموعه متدینین

اگر امام می‌گویند ولایت فقیه، همان ولایت رسول الله است که در بحث ملوک عرض می‌کنم که اگر شما این عنصر محوری را جدا بکنید، این همان چیزی است که بارها عرض کردم در قرآن شواهد به شما نشان دادم. از اوّل سوره مائده یک ضرب داریم شواهد قرآنی بحث را نشان می‌دهیم این همان نخ تسبیح است. درست است که خیلی دیده نمی‌شود ولی اگر بکشید همه‌ی دانه‌ها را شما از این به بعد پاشیده دارید. یعنی شما دانه دارید ولی دانه‌های پاشیده دارید. نماز است، ولی دیگر این‌ها یک چیز نیست، دیگر به این امت واحده نمی‌گویند. این را مجموعه‌ی متدینین می‌گویند. این مجموعه‌ی متدینین در آمریکا هم هستند، برای خود یک اکیپ هستند. این دیگر امت واحده نیست. تسبیح محوری امت واحده خود بحث ولایت است. اندیشه‌ی ولایت، ولایت یک آدم است. حالا گاهی وقت‌ها از سر تعجب و حسادت و فلان و این حرف‌ها ما نمی‌توانیم این چیزها را باور بکنیم، حرف دیگری است کما این که در خود قرآن در سوره نساء دارد «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ» (نساء: ۵۴) اصلاً در روایات کافی باب دارد برای توضیح این قوم محسود که گفته اند این قوم محسود ما هستیم؛ چون حسادت می‌کردند، نمی‌توانستند بفهمند که این نخ تسبیح اصلی ما هستیم، این امت به واسطه ما امت می‌ماند و امت می‌شود. یک مقدار خوب است که ما واقعاً بنشینیم عبارات خود را بخوانیم، شأن ائمه‌ی خود را پیدا بکنیم. بعد ببینیم حالا دارد چه اتّفاقی برای این شأن در زمان غیبت می‌افتد. الآن این دارد چه می‌شود؟ این عنصر محوری که نباشد می‌شود عداوت و بغضاء که از اوّل سوره ما داریم، وقتی سوره را می‌خوانیم سوره سوره ولایت است. تمام آیات کلیدی آن هم، آیات ولایت است. شما بیابید در همین سوره‌ی مائده همین

آیاتی که داریم می‌خوانیم «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ؟» اگر شما این‌طور با خدا پسر خاله هستید، چرا پس خدا شما را به خاطر گناهانتان عذاب می‌کند؟ این تذکری برای ما هم است. «بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ» همان ویژه بودنی که خدا برای آن‌ها می‌گوید، برای ما هم می‌گوید، منتها آن هم ملاک دارد که «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» (آل عمران: ۱۱۰)؛ شما بهترین امت هستید.

بعضی‌ها فکر می‌کنند مثل این که آدم‌ها دیدید گاهی اوقات می‌روند هر جا می‌روند می‌گویند شما بهترین مردم هستید. بعد به یک شهرستان دیگر می‌روید می‌گویند: شما برترین مجاهدان عالم هستید. این‌طور نیست. یعنی خدا وقتی که دارد راجع به مثلاً یهودیان دارد که «فَضَّلْنَا هُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ» (جاثیه: ۱۶)؛ شما از همه بهتر هستید. آن‌جا هم داشتیم که «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» بعد می‌گوید: «تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ»؛ بله اگر امر به معروف، نهی از منکر بکنید، شما «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ»؛ شما بهترین امت هستید ولی این‌طور نیست که شما مثلاً هر کاری بکنید، باز هم شما بهترین امت هستید! اصلاً یک چنین چیزهایی ما نداریم. نه راجع به یهود داریم، نه راجع به نصارا داریم، نه راجع به اسلام داریم، ما یک چنین چیزی راجع به هیچ امتی نداریم.

(۱۸): ... بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ *

«بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ»؛ شما بشری هستید از کسانی که خلق شده. شما یک بشرهایی هستید همین! «يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ»؛ همان بشری است که خدا می‌بخشد، عذاب می‌کند. چرا؟ چون ملک آسمان و زمین برای خدا است. «وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ»؛ شدن و رفتن ما هم به همان سمت است، به سمت خدایی شدن است.

به سمت اسماء الحسنی رفتن است. به آن سمت حرکت کردن است و همان «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ

رَاجِعُونَ» (بقره: ۱۵۶) از طرف خدا آمدیم و باز با یک قوسی برمی گردیم به سمت خدا.

(سوال) یک نکته‌ای ما راجع به تولد امیر المؤمنین در کعبه داریم که چرا امیر المؤمنین در کعبه متولد شده است؟ آیا به عنوان یک اتفاق طبیعی بوده است؟ همین طور یک زنی درد زایمان گرفته است، به درون کعبه رفته است و فرزند خود را به دنیا آورده است. مگر کعبه زایشگاه بوده است؟ مگر این فرزند اول فاطمه‌ی بنت اسد بوده است؟! و مگر حرمت کعبه را نمی دانسته است بعد زاییدن یک عالمه عوارض دارد. و این تعدی و تعرض به کعبه خود یک چیز عجیبی است. اصلاً این که دیوار شکافته می شود. این دیگر معلوم است که یک سناریو است. یعنی واقعاً خود تولد امیر المؤمنین در کعبه یک چیز غریبی است که دیوار شکافته می شود بعد از آن یک خانمی می رود در خود کعبه زایمان می کند! یک چنین چیزی نه قبل از آن اتفاق افتاده است و نه بعد از آن اتفاق افتاده است و حرمت کعبه هم معلوم بوده است. این جا آن جایی است که خدا به زبان حادثه دارد با بشر صحبت می کند. زبان، زبان حادثه است. (۳۳: ۵۵) اگر خوب **توحید** را بشکافید محال است از درون آن بحث **ولایت** خارج نشود. یعنی اگر خوب روی ابعاد توحید بحث بکنید کما این که تمام این بحث‌ها را در بحث‌های ولایت فقیه همان ابتدا بحث کردیم. اصلاً شما از توحید، از شقوق توحید گفتگو بکنید به توحید برسید ربوبی، ربوبیت تشریحی در بحث ربوبیت تشریحی و ضرورت نبی و ضرورت امام اصلاً از همان چیزی که ضرورت نبی از درون آن به دست آمده است که چرا پیام کفایت نمی کند آدم لازم دارد؟! چرا اصلاً ما ضرورت نبی می گوییم؟ نهایتاً بگویید ضرورت وحی. چرا می گوییم ضرورت نبی؟ می گوییم نبی برای این که وحی بگوید. خوب وحی را بیاورد و برود. تمام شد وحی را آورد. وحی را بیاورد و برود. چرا چیزی به نام ضرورت امام مطرح می کند به همین دلیل که باید کسی باشد که بیاید این وحی را به فضای اجرایی تبدیل بکند. یعنی می آید برای آن مجری درست می کنید (۵۶: ۵۶) و الی آخر که طبیعتاً شما چیزی به عنوان ضرورت نبی،

شخصیت نبی... الآن من این را در فلسفه‌ی رسل یک بحثی می‌کنم شخصیت نبی، خود نبی به عنوان مجری و شئون مختلف نبی را بحث می‌کنید خود به خود از درون آن امامت بیرون می‌آید. در کلیات همه با هم مشترکند، اما اگر اندیشه‌ای خود را در فروع مشخص کند...

(سؤال) شما وقتی که دارید می‌گویید توحید، گاهی وقت‌ها ذکر عام اشاره به خاص نمی‌کند. ولی ذکر خاص عام را در دل خود دارد. یعنی شما وقتی می‌گویید توحید، می‌گویید خدا و خیلی وقت‌ها ما با مشرکین در این بحث خدا مشترک می‌شویم؛ یعنی داریم که «وَلَّيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» (زمر: ۳۸)؛ اگر از مشرکین پرسند چه کسی خلق آسمان و زمین کرده است؟ می‌گویند: «كَيْفُؤَلْنَّ اللَّهُ» یعنی وقتی ما از عام گفتگو بکنیم خیلی وقت‌ها هیچ اشاره‌ای به خاص نمی‌کنیم، ولی وقتی که می‌آییم به خاص اشاره می‌کنیم؛ یعنی به زائیده‌های آن تفکر و به فروع آن تفکر اشاره می‌کنیم، آن جا است که داریم سنگ‌ها را وا می‌کنیم و گرنه شما خدا را قبول داری؟ بله! من هم خدا را قبول دارم. به طرف می‌گفت کجا می‌روی؟ خانه؟ گفت بله. گفت من هم به خانه می‌رویم، پس یک درست بگیر برویم! یعنی اگر خانه است فقط، پس یک درست بگیریم و همه با هم برویم همه که داریم به خانه می‌رویم! یک موقع است می‌خواهیم یک اندیشه‌ای خود را در فروع مشخص بکنند. آن وقت فروع بحث توحید، بحث ولایت می‌شود..

(سؤال) این باز یک سؤال دیگر می‌شود که چرا قرآن با صراحت بیان نمی‌کند؟ البته این را جواب دادیم، اما به صورت مختصر باز جواب می‌دهیم. این که چرا با صراحت بیان نمی‌کند؟ این سؤال را این‌طور بکنید که می‌خواهید با صراحت قرآن اسم حضرت علی را عنوان بکند؟ خوب است؟ اصلاً خوب نیست! می‌دانید چرا؟ چون وقتی بحث عنوان حضرت علی را مطرح بکنند که بعضی‌ها می‌خواهند بگویند: «هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ» می‌گویند: هذا صراط علی مستقیم. این را این‌طور می‌خوانند برای این که بگویند اسم حضرت علی آمده است. اگر اسم حضرت علی در قرآن می‌آمد، فاجعه می‌شد. به خاطر چه؟ به خاطر این که مطلب منحصر در خود حضرت علی می‌شد.

می گفتند اگر اسم آمده است، خوب اسم امام حسن هم باید می آمد چرا نیامد؟! تا اسم آقای خامنه ای باید می آمد!

(سوال) اولاً ما آن حدیث را نداریم. آن به نقل از اهل تسنن نقل شده است که البته خوبی آن هم به همین است.

خوشر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران.

این را قبول داریم البته این طور قبول نداریم که گفتند مثلاً یک حدیثی بوده است پخش شده است رفته است و فلان، شیعه از این امام به آن امام شک می کرده است. اگر این طور بوده است. می گفتند تو بودی؟ مثلاً آفرین ایشان به دنیا آمدند، امام بعدی.

- اگر اسم ائمه را می بردند دیگر شک نمی کردند و می گفتند این بوده است.

- خیلی خوب حالا به دوره ی غیبت می رسیدیم چه می گفتند؟ الان چه می گفتیم؟

(سوال) نه! وقتی وارد دوره ی غیبت می شدیم می گفتیم خیلی خوب! قرآن که تکلیف ائمه را مشخص کرده بود و ائمه هم که الان دیگر همه نیستند تمام شد! چه می گفتیم؟

(سؤال) الان این همه نظر برای این است که زیر بنای آن را نادرست گذاشتیم وگرنه اگر طرح را کسی بدانند، شک نمی کند. الان کسی هستند امام را قبول می کنند، آقا را قبول نمی کنند به همین راحتی. چرا؟ به خاطر این که اصلاً اندیشه ی ولایت فقیه برای او جا نیفتاده است؛ یعنی تفکر را نمی داند. ببینید به جای این که بیایند اسم بگویند که خود اسم خیلی از وقتها انسان را دچار مشکل می کند. در قرآن این همه معارف را دارند، می گویند در این جا به ندرت به اسم انبیاء اشاره می کند. اسم شخص خود پیغمبر یک جا بیشتر نیست ولی به عنوان یا ایها النبی یا ایها الرسول، آن عنوان آمده است. می گویند یا ایها النبی یا ایها الرسول، برای این که می خواهند این عنوان را بگویند که شما در اسم گیر نکنید. اگر اندیشه را نگویند و اسم را بگویند گاهی اوقات اصلاً گفتن اسمها ممکن است اختلال ایجاد بکند.

- این اختلال به خاطر اسم نگفتن است. اگر گفته بودند مثلاً امیر المؤمنین دیگر اختلاف

نمی‌شد!

- اتفاقاً بدانید در اندیشه‌ی بحث اسلام، نگفتن اسم نبوده است که اختلال ایجاد کرده است.

می‌دانید چه چیزی اختلال ایجاد کرده است؟ چون که تمام این روایات کلیدی که ما داریم، آن‌ها

در معتبرترین منابع خود دارند. فقط تفسیر آن را عوض می‌کنند. فرض کنید همین روایاتی که ما

داریم وارد قرآن می‌شد، روایاتی که راجع به حضرت علی داریم که «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ

مَوْلَاهُ» ما داریم و اهل تسنن هم دارند. حتی این در قرآن ذیل همین آیه می‌آمد. خوب آن‌ها الآن

راجع به همین بحث چه می‌گویند؟ می‌گویند هر کسی من را دوست دارد، علی را هم دوست

داشته باشد. خوب حالا به یک قرآنی می‌رسیم که در خود قرآن موارد اختلافی را می‌بینیم.

- (سوال) همین الان ما در غدیر داریم می‌گوییم ملت سه روز معطل کرده است، این جا گذاشته

است. همه از این طرف بیایید، از آن طرف بیایید بایستید، همه را در حجة الوداع که گفته است

الآن این حج آخر من است، پیغمبر می‌خواهد در حج آخرین حرف‌ها را بزند، یک خطبه خوانده

است که دست امیر المؤمنین را بالا برده است. گفته است: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» که

چه؟ که علی دوست است؟!

(سوال) مشکل آن‌ها اسم نبوده است. فضاهای سیاسی را ساده نگاه نکنید. بحث، بحث حکومت

کردن است. در بحث حکومت کردن طرف می‌خواهد خود یک حکومت تشکیل بدهد.

(سوال) سخت‌تر آن این است که قرآن می‌شد همین که آمده است اسم علی در چند جا آمده

بود و می‌گفتند که اتفاقاً ما هم او را دوست داریم! مشکل این‌ها با اسم علی نبود که اسم الآن در

قرآن آمده است یا نیامده است. صد هزار روایت برای شما می‌آورم که تمام این شأن نزول‌هایی که

ما می‌گوییم در صحیح بخاری هست، در مسند احمد هست، در سنن نسائی هست، در این است،

در آن است، ذیل همین آیات هم هست.

(سوال) شاید کار آن‌ها ساده‌تر است. می‌دانید چرا؟ به خاطر این که شما باید یک درمانی بدهید که در مقطع عمل نکند. قرآن می‌خواهد «كَافَّةً لِلنَّاسِ» (سبأ: ۲۸) باشد؛ چون ما چه نمی‌دانیم این دین تا چه زمانی ادامه پیدا می‌کند! شاید تا ۱۴۰۰ سال بعد؛ یعنی هر کسی سر سفره‌ی قرآن نشست مطلب بفهمد. اگر اسم حضرت علی می‌آمد اولاً هیچ درمانی در قضیه نبود.

(سوال) بحث معارف است، بحث رأی‌گیری که نیست!

(سوال) در بحث دشمنی با قرآن که در زمانی این که بخواهند واو بردارند، یا تغییری در قرآن بدهند این بود. ممکن بود بخواهند بگویند ما قرآن را قبول نداریم، هزار نوع احتمال است.

(سؤال) اصلاً می‌خواستند قرآن را از کارایی بیندازند. الان اسم زید در قرآن هست.

سوال: ما الان یک اختلاف کلیدی با یک عده داریم که سر یک اسم دو شقه شده‌اند!

- خوب الان ۲۵۰ سال به جلو می‌آییم چه می‌شد؟ چه کار می‌کردیم؟

سؤال: این همه حدیث از امام زمان و ائمه حدیث داریم راجع به ولایت بعد از دوران غیبت هم

داشته باشیم تا این اختلاف را نداشته باشیم!

- اگر ۲۵۰ سال دیگر باز دوباره اختلاف درست کرده بودید چه؟

(۲۷: ۰۸: ۰۱) الان مشکل بحث در مورد حضرت علی و این‌ها نیست. مشکل ما الان با اهل

تسنن این نیست که علی را قبول دارند یا علی را قبول ندارند. بحث این است که کار باید به دست

چه کسی باید بیفتد؟! اختلاف ما این است. برای همین است که ما واقعاً دنبال اتحاد با اهل تسنن

هستیم. نه شوخی، نه تاکتیکی. خیلی‌ها که این بحث‌ها را متوجه نمی‌شوند فکر می‌کنند ما با اهل

تسنن اتحادمان یک اتحاد تاکتیکی است. ما واقعاً نمی‌خواهیم یک اتحاد تاکتیکی داشته باشیم،

واقعاً می‌خواهیم اتحاد داشته باشیم. به خاطر این که مشکل این است که کار به دست چه کسی

می‌خواهد بیفتد؟! یعنی شما فقط مشکل را از ۲۵۰ سال به این‌جا آوردید، باز این‌جا ایستادید.

ضمن این که باور بفرمایید کسی که می‌خواهد که قبول نکند، قبول نمی‌کند، همین الان مگر در

روایات نبوی بین ما و اهل تسنن اشکال مبنایی وجود دارد؟ هیچ اشکال مبنایی وجود ندارد؛ یعنی این طور نیست که ما روایت نبوی را قبول داریم آن ها قبول ندارند یا بالعکس. البته روایات ولوی را ما قبول داریم و آن ها قبول ندارند! ولی روایات نبوی را که ما قبول داریم، آن ها هم قبول دارند یعنی این ها عدل قرآن است هم برای آن ها هم برای ما. (۳۰: ۱۰: ۰۱) الآن در تمام این شأن نزول ها اسم علی را هم آن ها آوردند و هم ما آوردیم. این عدل قرآن است. یعنی آن ها هم قبول دارند که این را پیغمبر گفته است. یعنی کاملاً شما گویی خود قرآن است. یعنی برای آن ها از لحاظ حجّیت متن که حجّیت دارد.

چرا قبول نمی کنند؟ هیچ وقت هم این بحث را نمی کنند که ما این بحث را در قرآن نداریم. شما وارد فضای اندیشه که می شوید می بینید که نمی گویند ما این را در قرآن نداریم. بلکه این آیات را توجیّهات قرآنی می کنند. می گویند این اولیایی که این جا آمده است بالا می روی و پایین می روی، می گویند: این اولیا معنای محبت را می دهد.

اختلاف بر سر شأن نزول نیست بلکه توجیّهات متفاوت است

(سؤال) شما دقت بکنید اسم که در روایت آمده است، روایتی که هم بین آن ها و هم بین ما حجّیت دارد و ذیل آیه هم آمده است. یعنی شما الآن فکر کن که این آیه ی قرآن را بنویس، ذیل آن روایت را بنویس، عدل قرآن است هم برای ما هم برای آن ها. الآن شما آن آیه را بنویس این روایت را بنویس. ببین الآن او با این روایت چه کار می کند؟ خوب می گوید در بالا این ولایت طرح بحث محبت است این جا هم که می رسد طرح بحث محبت است!

ما هیچ شکی نداریم که این آیات در مورد علی است. آن ها هم می گویند این آیات در مورد علی است. این آیه این جا آمده است حرفی هم نیست. شما می گویند ما هم می گوئیم. ولی من یک طور دیگر توجیه می کنم که از این آیه این طور فهمیده نشود.

(سؤال) این را بعضی‌ها جواب دادند من هم می‌خواستم جواب بدهم چون که این جواب دارد. چون که کلام آخر است، می‌تواند من باب «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر: ۹) به شیوه‌ی غیر عادی حفظ بشود. چون این قرآن باید به هر شیوه‌ای که شده است باید حفظ بشود. یک برهان عقلی دارد که باید حفظ بشود؛ یعنی نمی‌تواند به عنوان متن آخر، به آن دست بخورد. لذا الآن در فضای اندیشه که وارد می‌شوید، هیچ سر اسم دعوا نیست و حتی اگر اسم باشد من فکر می‌کنم می‌بینم اگر اسم بود با این اسم دچار مشکل شده بودیم. به حضرت علی می‌رسیدیم، پس امام حسن شما کجا است؟ اگر ۱۴ نفر را می‌گفتیم. بعد می‌گفتند خوب بعد از آن، بعد از آن چطور؟ مگر این روال نیست؟!

(سؤال) وقتی شما اسم‌ها را می‌گویید این و این و می‌آورید و آن را در یک نقطه قطع می‌کنید! (سؤال) فکر که قطع نشده است! بحث این است که ما دنبال فکر هستیم، ما دنبال اسم نیستیم. حالا اگر به جای امام باقر، امام کاظم می‌آمد شما حرفی داشتید؟ ما که با اسم‌ها درگیر نیستیم! ما دنبال یک فکر هستیم. آن فکر روی خود پیغمبر بوده است، و آن، بحث ولایت است. (سؤال) برای همین عرض کردم که وقتی شئون را جدا بکنید، یک سری شئون آن به عصمت برمی‌گردد، یک سری از شئون ربطی به عصمت ندارد.

سؤال: به حکومت ربط ندارد؟

- ندارد! خوب شما بحث ولایت فقیه را یک بار دیگر بروید از این بحث شروع کنید که چرا ما نبی داریم؟ و آیا عصمت به همه‌ی شئون نبی گره خورده است یا نخورده است، این بحث را باید دنبال بکنید. یک موقع است که بحث ارسال است، بحث وحی است، واسطه‌ی فیض است، این جاها شأن نبی به عصمت گره خورده است، ولی خود حکومت به بحث نبی گره نخورده است، اصلاً هیچ دلیلی وجود ندارد.

(سؤال) وضع جامعه‌ی ما این‌طور است، در زمان خود ائمه هم در زمان حضرت علی وضع از این بدتر بود.

(سؤال) به هزار دلیل ریز و درشت به شما می‌گویم که وضع جامعه الان بهتر از جامعه‌ی زمان حضرت علی است. اخلاق هم بسیار بد بود. اصلاً شما ببینید چقدر حضرت شکایت می‌کنند. نهج البلاغه را بخوانید تا ببینید چقدر علی از این قوم خود شاکی است! و چقدر مردم ضایع هستند. حرف در دهان حضرت علی نگذارید!

سؤال: امیر المؤمنین یک آدم مظلومی است که نسبت به ظلم شاکی است.

- نسبت به امت خودش شاکی است که چرا وقتی من فریاد می‌زنم پشت سر من نمی‌آیید؟ این را بارها گفته‌ام یک بار هم من سر درس از آقای جوادی شنیدم می‌گفت ملت ما را مقایسه بکنید با ملت امیر المؤمنین تا بفهمید که ملت ما چقدر بالاتر از ملت امیر المؤمنین است! یک بار امام ما با ما این‌طور صحبت نکرد که کاش شما را نمی‌دیدم، کاش اصلاً با شما آشنا نمی‌شدم!

- امام ما غایب است.

- کدام امام غایب است؟ خود امام خمینی وقتی می‌گوید این ولایت همان ولایت رسول الله است.

- مگر امام خمینی معصوم است؟

- نه! کاری نداریم که امام خمینی این را گفته است یا نه. وقتی که سلسله‌ی فقهایی داریم که دارند این بحث را می‌کنند... شما بحث آن را بروید ببینید، پس شما واقعاً بحث آن را نمی‌دانید که بعد از ۳۰ سال، نه برای شما که برای خیلی‌ها متأسف هستم که پس از ۳۰ سال از این‌که یک حکومتی به نام حکومت ولایی تشکیل شده است، ادامه‌ی حکومت رسول الله تشکیل شده است ما هنوز مبنایی تئوریک آن را نمی‌دانیم! نمی‌دانیم که بحث عصمت تا کجا می‌آید، تا کجا نمی‌آید، این بحث از کجا به کجا نمی‌آید؟

- بین فقها هم بحث است.

- بله! ولی اولاً این طور نیست که خیلی ها قبول ندارند! یک دروغ شادخاری که الان در فضای جامعه طرح شده است این است که بسیاری از فقها بحث ولایت فقیه را قبول ندارند! یکی از دروغ های بزرگ همین است. مثال می زنند می گویند آقای خوبی، شیخ انصاری این و آن شروع می کنند... اسم که کم نیست! اصلاً طرف امام را قبول ندارد، آقای خامنه ای را قبول ندارد، این را هم قبول ندارد، آقای اراکی قبول ندارد اگر اسم است... چون که نمی دانند این فقیه از این راه ولایت فقیه را قبول ندارند و از این راه قبول دارد. همین آقای خوبی که به عنوان سید الفقهاء است و می گویند قبول ندارد ما برای بچه ها در کلاس حکومت اسلامی متن از آقای خوبی خواندیم، یک چیزی از ولایت فقیه قبول دارد که پدر جد ولایت فقیه است و الآن ما ظرفیت آن را نداریم! همان طرح ولایت فقیه را که نزد امام بردند، گفتند البتّه نظر ما این نبود اما حالا! ما این را نمی گفتیم. بحث این نیست که یک چیزی است که این قبول دارد، آن قبول ندارد! حالا اندکی هم بودند که قبول نداشتند. اصلاً بعضی ها تو باغ نبودند که قبول داشته باشند یا قبول نداشته باشند! اصلاً بحث را برای خودشان طرح نکرده بودند. خود آقای منتظری که پدر جد ولایت فقیه را قبول دارد در همین کتابشان من از روی متن او برای شما خواندم که دلیل این که فقها اصلاً به این بحث پرداختند، چیست؟ آقای منتظری یک دلیل بسیار جالب و اجتماعی می دهد می گوید این قدر که این برای فقهای ما رؤیا بود! مثل این که الآن ما بنشینیم با هم صحبت بکنیم رفتیم مریخ غذا چه بخوریم چه غذایی برای ما است بخوریم؟ خوب می گوییم اصلاً بحث آن را نمی کنیم چه کسی به مریخ می رود که حالا به غذا فکر بکنیم! به قدری قضیه برای فقها دست نیافتنی بود. برای همین بحث ولایت فقیه را یا طرح نمی کردند یا وقتی طرح نمی کردند خیلی وقتها از سر آن به راحتی می گذشتند. اصلاً فروع آن را طرح نمی کردند.

این که بشود یک بار دیگر همان ولایت ائمه پیاده کرد و جلو آورد. این اصلاً یک چیز محالی در زندگی آنها بود همین طور جلو آمد و طرح کردند. یعنی آمد جلو یک مقدار قضیه و فضا جدی شد، آن موقع اندیشه را طرح کردند، فروعات آن را بحث کردند، نشستند بحث های کلامی آن را کردند، بحث های فقهی آن را کردند، می بینید الان کتب مشتمل است بر یک سری بحث ها حالا آدم غیر متخصص وقتی می رود می بیند می بیند آقای خوبی گفته است من همه ی این دلایل نقلی را قبول ندارم، این کف می زند، سوت می کشد، بارک الله به آقای خوبی که این را قبول ندارد! بعد آقای خوبی رفته است از طریق حسبه یک چیزی اثبات کرده است که اصلاً همه ی شئون مملکت زیر نظر فقیه می رود. فقیه هر چیزی بگوید باید به آن عمل بشود. از طریق حسبه، از یک طریق دیگر. این هم اشکال ندارد آقای خوبی یک فقیه است این مسیر می رود به اعتقاد ایشان این مسیر بن بست است. خیلی خوب از مسیر دیگر می رود.

برای همین گفتم پیام آقا را برای آقای منتظری ببینید که خیلی پیام جالب و عجیب است. وقتی یک عالم پیام می دهد این طور پیام می دهد. می بینید آقای منتظری به رحمت خدا می رود، آدم های دیگر پیام می دهند هیچ چیزی نمی گویند! این می شود تحریف به کتمان. آقای خامنه ای پیام می دهد ضمن طلب مغفرت و فلان یک اشاره می کند که نسل آینده مطلع باشد که یک چنین خطایی در مقابل امام انجام گرفت در حد یک اشاره برای این که نسل آینده... که این انتقاد به آقایان دیگر است که چرا هیچ چیزی نگفتید در این حد که نسل آینده ممکن است فکر بکند یک دعوی شخصی بین امام و آقای منتظری بوده است! چرا هیچ چیزی نمی گویند؟ شما که افراد انقلاب بودید، آقای x شما که در جریان بودید چرا این طور پیام می دهید؟ لذا ما باید برگردیم طرح این اندیشه را یک دور دیگر ببینیم. این قدر هم حرف توی دهن فقها نگذارید! که این ها قبول ندارند، آن ها قبول دارند. بارها به شما گفتم و متن را هم برای دوستان از خود کتاب آقای منتظری خواندم، گفتند اگر کسی فقیه جامع الشرائط دیگری - مبنا هم دارد - رأی او مخالف با

رأی ولی فقیه جامع الشرائطی فعلی است که حکومت در اختیار او است اگر نظرش اعلام بکند حرام مرتکب شده است. دلیل هم دارد. دلیل آن را هم خود آقای منتظری گفته است تازه فقیه جامع الشرائط دیگری نه هر پاپتی، فقیه جامع الشرائط دیگری که تازه او هم می‌توانست رهبر باشد! چون یک جایگاه است.

(سؤال) تعجب در همان جا است. تعجب آن جا است کسی که دلایل خود را مستدل ارائه می‌دهد می‌آید نظر خود را می‌گوید و رأی بعدی را بدون استدلال، فقط اعلام می‌کند این جای تعجب است وگرنه ببینید این اشکال ندارد انسان مستدلاً از مبانی قبلی خود برمی‌گردد. ما خیلی‌ها را داشتیم مثلاً شما ملاً مصدراً را می‌بینید که ملاً مصدراً می‌آید می‌گوید: خود من شدید الذب به مشاء بودم، دلایل من این‌ها است، این هم رد. وقتی که می‌خواهد برگردد، دلایل می‌آورد و بر می‌گردد نه این که بی‌دلیل برگردد.

(سؤال) زمان حضرت علی وضع خوب است یا بد است؟ راجع به زمان حضرت علی چه چیز فکر کردید که فکر کردید وضع خیلی خوب بوده است؟ راجع به زمان پیغمبر چه فکر می‌کنید؟ اتفاقاً وضع دلالت بر این نمی‌کند که این اندیشه اشتباه است. وقتی اندیشه‌ی پیامبر وارد حجاز شد، پدر را در مقابل فرزند گذاشت فرزند را در مقابل پدر گذاشت. وضعیت اقتصادی مکه را به هم ریخت. بعد که وارد مدینه شد خودشان چقدر اذیت شدند و بعد که وارد مدینه شدند یک ضرب درگیری، یک ضرب خونریزی، یک ضرب جنگ، اما این آیا مشکل اندیشه‌ی نبوت است؟ یا نه مشکل این است که می‌بینید از بدر پدیده‌ی نفاق شروع شد که این را تاریخ نمی‌گوید ولی قرآن این را می‌گوید! تاریخ از احد می‌گوید، قرآن از بدر می‌گوید. حتی از اواخر مکه می‌گوید که پدیده‌ی نفاق شروع می‌شود. اصلاً شما می‌بینید که گروه‌های معارض با پیغمبر کلاً باعث می‌شوند مدینه به هم می‌ریزد، واقعاً مدینه به هم می‌ریزد. مرجفین دارد، منافقین دارد، «فی قلوبهم مرض» همه چیز دارد. حالا شما از وضع بد مدینه و مکه و اسلام می‌خواهید تشخیص بدهید که اندیشه چطور

است؟! اندیشه به هزار دلیل ممکن است به بن‌بست‌هایی بخورد، به واسطه‌ی خباثی‌هایی که این آدمها دارند می‌کنند.

مگر در همین سال ۸۸ مملکت به هم نریخت به خاطر چه چیز به هم ریخت؟ به خاطر یک چیزی که اگر شما در این بولتن‌های خبری را می‌خواندید دچار حالت تهوع می‌شدید، همان‌طور که من دچار حالت تهوع شدم. یک فکر را این‌ها از یکسال پیش داشتند طراحی می‌کردند به شنود و به شهود و به اعتراف‌های خود آن‌ها. از یک سال پیش، می‌خواستند چه کسی را بزنند؟ خود شخص رهبری را می‌خواستند بزنند. فقط همین را می‌خواستند بزنند نه با احمدی‌نژاد کار داشتند، نه با این کار داشتن با هیچ کس کار نداشتند. فقط هدفشان زدن شخص خود رهبری بود. بعد آمد و یک سری آدم همین‌طور پای قضیه که در انتخابات تقلب شده! فکر کردید تئوری آن همین الآن ایجاد شده است؟! تئوری آن یک سال پیش طراحی شد. من از این دل دریایی آقا متعجب هستم که آقا چطور این‌ها را می‌بیند و باز هم این‌ها در جامعه هستند! فهمیدم که چطور می‌شود پیغمبر وقتی ابوبکر هست، عمر هست، عثمان هست، اما این‌ها را معرفی نمی‌کند! چون جامعه به هم می‌ریزد اگر بخواهد این‌ها را معرفی بکند. چطور این‌ها را می‌داند. پیغمبری که «وَلْتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ» (محمد: ۳۰)؛ لحن کلام آن‌ها را می‌شناسد. همین الآن دارند راست راست راه می‌روند! کسانی که یک سال پیش کلید فتنه‌ی ۸۸ را زدند همین‌طور راست راست دارند راه می‌روند!

سؤال این است که آیا باید به دوره‌ی جاهلیت برگردیم؟ «ولو بلغ ما بلغ»؟ اصلاً اندیشه‌ی نبوت و ولایت و همه را جمع بکنیم و اصلاً این‌ها را نمی‌خواهم یا نه! می‌ایستیم با این فکر که باید این اندیشه‌ای که آرزوی ۱۴۰۰ ساله‌ی فقها بوده است، این اندیشه‌ای که ادامه‌ی حیات رسول الله است، ادامه‌ی بحث غدیر است همین اندیشه را می‌خواهیم یک دور دیگر پیاده بکنیم. می‌ایستیم و خون دل آن را هم می‌خوریم.

صلوات!

۱. با عرض تبریک به مناسبت ماه شعبان و به قول حضرت حافظ که:

نگویمت که همه ساله می پرستی کن سه ماه می خور و نه ماه پارسا می باش

این سه ماه می خوردن و در کنار آن نه ماه پارسایی و در ظاهر این سه ماه رجب و شعبان و ماه مبارک رمضان است و علی الظاهر این طور است که به خصوص این سه ماه که ورود در مهمانی بزرگ خدا است و الآن ما در این سرسرا و تالار ورودی شب مهمانی قرار گرفتیم. شاید بد نباشد انسان یک دقتی به این بکند تا ورودی دیگر آن، یعنی ماه مبارک رمضان، یعنی مهمانی بزرگ خدا با یک توجه و ظرفیت و استعدادی انجام بشود. این که در همین صلوات شعبانیه است که: «كَانَ رَسُولَكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِدَأْبُ فِي صِيَامِهِ وَ قِيَامِهِ فِي لَيْلِيهِ وَ أَيَّامِهِ بُخُوْعاً لَكَ فِي إِكْرَامِهِ وَ إِعْظَامِهِ إِلَى مَحَلِّ حِمَامِهِ اللَّهُمَّ فَأَعِنَّا عَلَى الْإِسْتِنَانِ بِسُنَّتِهِ فِيهِ»؛ پیامبر در همه‌ی ماه‌ها اهل قیام و صیام و این‌ها بود ولی به صورت خاص ظاهراً شعبان ویژگی داشته است که به شدت حضرت در این ماه اهل قیام و صیام بودند و از خدا خواست که «اللَّهُمَّ فَأَعِنَّا عَلَى الْإِسْتِنَانِ بِسُنَّتِهِ فِيهِ» امید است که ما هم بتوانیم به سنت پیغمبر یک استثنائی بکنیم و سنت برگیریم. این که باز مکرر در دعاها نقل شده است که هر چه به اواخر شعبان می‌رسیدند، «اللَّهُمَّ إِنْ لَمْ تَكُنْ غَفَرْتَ لَنَا فِيمَا مَضَى مِنْ شَعْبَانَ فَاعْفُرْ لَنَا فِيمَا بَقِيَ مِنْهُ»^۱ خدایا اگر از آنچه که از شعبان گذشته است ما را نیامرزیدی، و ورود خوبی به ماه رمضان نیست، خدایا در این مقدار باقی‌مانده‌ی آن ما را بیامرز و ببخش و پاک بکن و این استعداد برای ماه مبارک رمضان فراهم بشود. چون که بدون استعداد نمی‌شود.

بارها عرض شده است که تقاضای فوق استعداد، دادن از طرف خدا غیر حکیمانه است. خدا هیچ تقاضای فوق استعداد آدم را به آدم نمی‌دهد. بحث، بحث رغبت انسان نیست، میل. انسان هر چقدر دعا بکند و رغبت هم داشته باشد، اگر این رغبت و دعاها به استعداد تبدیل نشود، چیزی به انسان داده نمی‌شود. یعنی در آخر می‌بینید که به استعداد می‌رسد. این استعداد هم بالاخره کار می‌خواهد، زحمت می‌خواهد. یعنی رسیدن به استعداد که انسان با زبان استعداد بکند و چیزهایی را از خدا بخواهد، که هر چه با این زبان استعداد، یعنی این که بدانی این لیوان چقدر گنجایش دارد. این می‌شود زبان استعداد لیوان. حالا یک مقدار شیر بریزید همین قدر پر می‌شود، زیر آبشار هم بگیرید همین قدر پر می‌شود. دیگر بیشتر از این پر نمی‌شود. استعداد آن این قدر است. استعداد جذب فیض آن این قدر است، بیشتر از این نیست. برای همین است که فراهم کردن استعداد لازم برای ماه مبارک رمضان جدی لازم است. جدی هم از همین ماه شعبان حالا از ماه رجب شروع نکردید، از ماه شعبان باید به فکر شب‌های قدر باشید. یعنی شب‌هایی است که قرار است سرنوشت سال ما در آن تعیین بشود و این‌ها هم بستگی دارد به این که کسی چه استعدادی را در آن شب به محضر ربوبی بوده باشد و به این استعداد او چیز می‌دهند. از بزرگان و علما بوده‌اند کسانی که مثلاً تمام ذهنیت آن‌ها در سال این بوده است که به شب‌های قدر برسند و شب‌های قدر جذب فیض لازم را انجام بدهند.

۲. کامل این دیدار را سایت khamenei.ir گذاشت. شما این شعرخوانی شعر مذهبی - آیینی در مقابل آقا را دیدید؟ وقتی یکی از این شعرها در منقبت امام رضا شعر می‌خواند، می‌رسد به این که می‌گوید بله مثلاً می‌گوید پیغمبری ولی نمی‌گوید کدام یک از پیامبران ولی از روی محتوا معلوم می‌شود، منظور او پیغمبر خاتم است. می‌گوید پیغمبری باید بیاید در یکی از رواق‌های امام رضا و آن‌جا را غار حرا بکنند! این بیت هنوز تمام نشده بود، آقا گفتند که با این لفظ پیغمبری این یک کاری بکنید، من نمی‌دانم تعبیر شما از این بحث‌ها چیست ولی این با ذوق دین و مشرب دینی ما نامأنوس است، این‌ها خود را امت پیغمبر محسوب می‌کنند. حالا این‌که بیاید در یکی از رواق‌های حضرت رضا آن‌جا را غار حرا بکنند این نمی‌خواند. درجا آقا این را می‌گوید بعد می‌گویند بفرمایید حالا ادامه‌ی شعر را بخوانید.

۳- سوره‌ی بقره، آیه ۶۵ و سوره‌ی اعراف، ۱۱۶.

۴- بحار الأنوار، ج ۳۴، ص ۲۷۴.

۵ - در این سوره مائده معارف موج می‌زند. یعنی شما اگر با همین دید سیاسی اجتماعی ببینید که این سوره پایانی قرآن است، آخرین سوره است که دارد حرف‌های آخر پیغمبر را می‌زند. به یاد دارید که امام در اواخر عمر خود شروع به نوشتن کردند، یعنی آدم نگاه می‌کند پیام‌ها پیام‌هایی است که فوق العاده است. منشور روحانیت، قطعنامه‌ی.. وصیت نامه و این‌ها، هر کدام از این‌ها برای خود یک زمینه‌هایی است که اصلاً معلوم است... چون در این فضا باشی باید حرف سیاسی بزنی. باید حرف سیاسی مبنایی، نه حرف سیاسی سیاسی‌کاری! حرف سیاسی از مبانی خود که در سیاست خود دارد عبور می‌کند باید از آن مبانی بگیرد.

۶. شما را ارجاع می‌دهم به سلسله نوارهای ولایت فقیه.